

تقد و معرفی کتاب

- مساله روی کار آمدن رضا شاه / دکتر عباس میلانی
- فرهنگ جبهه / دکتر غلامرضا اعوانی
- ادبیات داستانی ژاپن / پونه ندائی
- خوب شد به دنیا آمدی / فرخنده آقایی

روی کار آمدن رضاشاه

Cyrus Ghani

● ایران: برآمدن رضاخان،، برافتادن قاجار

Iran And The Rise of Reza Shah:

و نقش انگلیسیها

from Qajar Collapse to Pahlavi Rule.

● نوشته: سیروس غنی - ترجمه حسن کامشاد

I.B. Tauris. London. 1998. 344 pages

● تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ۵۱۱ صفحه

۲۶۹

تاریخ معاصر ایران در حاله‌ای از شبهات و شایعات آلوده مانده است. شب‌بوی، گاه برخاسته از خیالاتمان و اغلب برآمده از القائات دیگران، جای شناخت دقیق بسیاری از شخصیت‌های تاریخی مهم را گرفته است. این خیالات و القائات گاه آن چنان رواج یافته‌اند که چون وحی منزل و حقیقتی متقن جلوه می‌کنند و در نتیجه، کمتر کسی جرأت و رغبت کند و کاو در چند و چون صحت و سقمشان را پیدا کرده است. بسا بتوان عقیده ما را در باب این یا آن شخصیت تاریخی به تعصبات و تلقینات، یا کینه‌توزیها و نوکرنوازیهای این یا آن قدرت بزرگ تأویل کرد. اندکند کسانی که ذهن و زندگیشان به شیوه‌ای فارغ از حب و بغض، و به روشی مستظهر به استقصا و انصاف علمی بررسی شده باشد. ایران و برآمدن رضاشاه: از سقوط قاجار تا حکومت پهلوی، به قلم آقای سیروس غنی، کاریست کارستان و گامیست مهم و ستودنی در برگزشتن از این معضل تاریخی ما.

موضوع اصلی کتاب یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران است. زبان کتاب روان، و ذهنیت حاکم بر روایت آن فارغ از پیشداوری و به دور از افراط و تفریط است. نقطه عزیمتش اثبات حقانیت این یا آن دعوی سیاسی نیست. در عین حال، این قول سخت رایج را هم نپذیرفته که رضاشاه را انگلیسیها سرکار آوردند. در عوض، خواسته است اسناد دولت انگلستان را با دقت و درایت بکاود و ببیند در مورد روی کار آمدن رضاخان چه می‌گویند.

رضاخان این کتاب نه قهرمانی ست عاری از عیب، نه قلدری ست فارغ از فضیلت.

آقای غنی نه تنها پیچیدگیهای سیاسی و انسانی شخصیت رضاشاه را بر می‌شمرد، بلکه شمایی سخت خواندنی و گاه تکان دهنده از گوشه‌هایی از تاریخ ایران، به خصوص از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵، ارائه می‌کند. در عین حال، نقش تاریخی بسیاری از شخصیت‌های سیاسی دیگر آن دوران - از فرمانفرما و فرزندش نصرت‌الدوله تا احمدشاه و وثوق‌الدوله - را در آینهٔ اسناد محرمانهٔ وزارت امور خارجه انگلیس باز می‌نماید.

کتاب آقای غنی، که به قلم آقای حسن کامشاد و با عنوان اندک تحریف شدهٔ ایران: برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها (تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ۵۱۱ صفحه) به فارسی هم منتشر شده، شامل چهارده بخش است. گرچه در صد صفحهٔ اول کتاب، تنها سیزده بار نامی از رضاخان برده شده، اما انگار سایهٔ محو او بر همهٔ رخداد‌های کتاب محسوس است. محور همهٔ مباحث روی کار آمدن او و کم و کیف روابطش با دولت و سفارت انگلیس است. به علاوه، آقای غنی، در پیشگفتاری کوتاه کلیاتی در باب تاریخ معاصر قاجار و در مؤخره‌های موجز، شمه‌ای از اقدامات چند سال اول سلطنت رضاشاه - از تأسیس دانشگاه و نظام دادگستری نوین گرفته تا لغو قوانین کاپیتولاسیون و ایجاد راه آهن - را بر می‌شمرد. کتابشناسی و فهرست اعلامی نیز در پایان کتاب آمده است.

بخش اول کتاب قصه‌ای ست پر غصه و سخت عبرت‌آموز در باب قرارداد ۱۹۱۹. بعد از انقلاب اکتبر، انگلستان حاکم بلامنازع ایران شد (ص ۱۲۲). * تمام خطوط تلگراف و تلفن را در انحصار داشت و هر گونه تماس «نامطلوب» مقامات ایرانی با دول خارجی را نامیستر می‌کرد (ص ۲۳). حتی با حضور ایران در کنفرانس صلح ورسای مخالف بود، مبادا آن جا ایران با کشورهای دیگر تماس برقرار کند و موقعیت ممتاز انگلستان به خطر بیفتد. وقتی احمدشاه و دولت ایران در اعزام هیأت نمایندگی پافشاری کردند، انگلستان سیاستی دیگر پیشه کرد. از سویی کوشید در تعیین هیأت نمایندگان اعمال نفوذ کند. از سویی دیگر بعد از آن که بالاخره هیأت به پاریس رسید، سیدضیاء که «بی‌پرواترین» مدافع منافع انگلیس در ایران بود، در صفحات روزنامهٔ رعد، خواسته‌های نمایندگان ایران در کنفرانس را به باد مسخره گرفت (ص ۳۶). بدتر از همه این که انگلستان سرانجام در نقشهٔ شوم خود کامیاب شد و هرگز اجازه نداد کنفرانس خواسته‌های بر حق ایران را حتی در دستور کار خود قرار دهد.

* همه جا، شمارهٔ صفحات مربوط به چاپ انگلیسی کتاب است. ترجمهٔ عبارات منقول از کتاب همه از من است.

ایران برآمدن رضاخان

برافزادن قاجار و نقش انگلیسیها

سرتیوس غنی
ترجمه حسن خاندان



● دکتر عباس میلانی

آقای غنی نشان می‌دهد که از سال ۱۹۱۸ به بعد، یکی از مهمترین اهداف انگلستان در ایران انتصاب و ثوق الدوله به مقام نخست وزیری بود. احمدشاه، چون کاسبی حقیر، با مقامات انگلیسی در این باب چانه می‌زد. می‌گفت به شرطی و ثوق را به صادرات بر خواهد گمارد که دولت انگلیس ماهانه بیست هزار تومان مقرری به وی پرداخت کند. به علاوه، تضمین می‌خواست که در صورت برکناری از پادشاهی، انگلستان ماهی هفتاد و پنج هزار تومان (۲۵ هزار پوند) حقوق تعاعد به او بپردازد (ص ۲۶). سرانجام قرار شد که از اوت ۱۹۱۸، تا زمانی که احمدشاه «وفادارانه از و ثوق الدوله» حمایت کند، ماهانه پانزده هزار تومان از انگلیسیها موجب بگیرد. سفارت انگلیس در عین حال بیست و پنج هزار پوند هم «میان علما و تجار بازار» تقسیم کرد تا آنان را به دفاع از و ثوق الدوله وادارد (ص ۲۷).

در واقع، روی کار آوردن و ثوق الدوله گام نخست در راه تصویب قرارداد ۱۹۱۹ بود (ص ۲۹). ایران به اعتبار این قرارداد به «تحت‌الحمایه» انگلیس بدل می‌شد. در ظاهر مستقل می‌ماند، اما در واقع مستعمره انگلیس می‌گشت. مستشاران انگلیسی در همه وزارتخانه‌ها مستقر می‌شدند و همه تصمیمات مهم لشکری و کشوری، مالی و مالیاتی، زیر نظر مستقیم آنان قرار می‌گرفت (ص

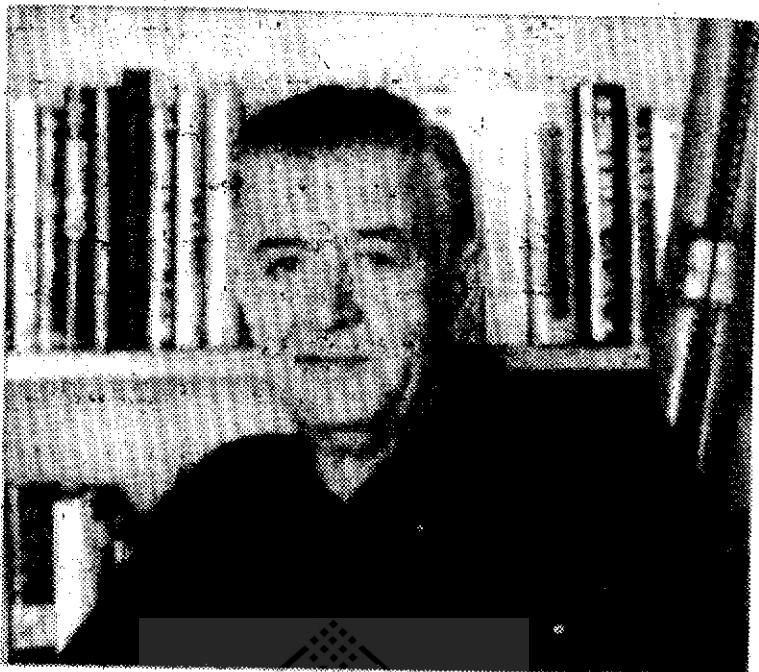
(۳۱).

می‌بینیم در حالی که احمد شاه عشرت پرست و بورس باز سرانجام حکم صدارت و ثوق را

در ازای منقرری ماهانه دولت انگلیس توشیح کرد، سه بانی اصلی ایرانی این قرارداد، وثوق الدوله، نصرت الدوله - فرزند ارشد فرمانفرما - و صارم الدوله هر کدام رشوه‌ای گرفتند و حاضر شدند استقلال و آزادی مملکت خویش را در طبق اخلاص تقدیم بیگانگان کنند. بی‌پروا در ازای خیانت خود پانصد هزار تومان مزد طلبیدند. در عین حال مصر بودند که دولت انگلیس هم جان و مالشان را در ایران حراست کند و هم تضمین بدهد که در صورت لزوم به هر سه پناهندگی سیاسی خواهد داد (ص ۳۳). می‌بینیم هر بار که احمدشاه کوچکترین حرکتی در مخالفت با قرارداد نشان می‌داد، سفیر انگلیس او را به قطع مواجیش تهدید می‌کرد (ص ۴۱). بدتر از همه این که شاه و سه یارش در آن زمان تنها حقوق‌بگیران انگلیس نبودند. سردار ظفر بختیاری ماهانه پانزده هزار تومان دریافت می‌کرد و فرمانفرما هم «تا روزی که والی فارس» بود «ماهانه شش هزار تومان» مستمری می‌گرفت (ص ۴۴). مهمتر از همه می‌بینیم که به رغم همه نخوت و نفوذ انگلیسیها، و به رغم همکاری شرم‌آور شعاری از سیاست‌پیشگان ایرانی آن زمان، طیف وسیعی از مردم، بسیاری از روشنفکران و برخی از سیاستمداران با قرارداد به مخالفت برخاستند و با آن که کرزن، دست کم تا هفت سال بعد، هنوز سوای تصویب قرارداد را در سر می‌بخت، ملت ایران به هر حال در برابر این نقشه شوم ایستادگی کرد و حاصل کارش بقای استقلال ایران بود. در می‌یابیم که انگلیسیها سرانجام ناچار به اذعان این واقعیت شدند که افکار عمومی ایرانیان به «شدت ملی‌گرا»ست و مردم انگلستان را از جنم «روسیه امپریالیستی» می‌دانند (ص ۲۷۴).

در خلال همین بحث، آقای غنی به شکلی سخت گذرا، به نکته‌ای بسیار مهم اشاره می‌کند. می‌نویسد انگلیسیها مقاومت در برابر قرارداد را نخستین تجلی نفوذ «افکار عمومی» در ایران می‌دانستند. اهمیت این نکته در آن است که نفوذ «افکار عمومی» در سیاست، در واقع روی دیگر سکه بحث جامعه مدنی است. به عبارت دقیقتر، قوام و قدرت افکار عمومی منوط به وجود همان شبکه گاه نامرئی و گسترده روابط و نهادهای غیر دولتی است که ترکیب به هم پیوسته‌شان را جامعه مدنی می‌خوانند. این روزها که بحث جامعه مدنی در ایران رونقی بی‌سابقه پیدا کرده، ردیابی ریشه‌های تاریخی آن هم اهمیت یافته و ناچار باید پرسید که اولاً آیا ارزیابی انگلیسیها، از لحاظ تاریخی، درست بود و دیگر این که چه عواملی تحولات ۱۹۱۹ را از اوضاع مثلاً سال ۱۹۰۵ متمایز می‌کرد. بالاخره این که در شناخت جامعه مدنی ایران باید دید که در سالهای بعد بر سر این «افکار عمومی» چه آمد و انگلیسیها از تجربه تاریخی ۱۹۱۹ چه درسی گرفتند؟ آیا راه و روشی برای شناخت و نفوذ بر این پدیده نوظهور یافتند؟

بخش سوم کتاب «استعفای وثوق الدوله» نام دارد. با شکست قرارداد ۱۹۱۹، ابقای



● سروس غنی

و ثوق الدوله دیگر شدنی نبود. به علاوه، تحولات داخلی و خارجی - از گسترش دامنه نفوذ انقلاب اکبر و پیروزیهای نهضت میرزا کوچک خان تا رواج نارضایتی عمومی مردم - تغییر دولت، و بالمآل دگرگونی سیاست انگلستان را طلب می‌کرد. دو بخش بعدی کتاب یکی دربارهٔ صدارت مشیرالدوله و دیگری در باب صدارت سپهدار است که به گمان آقای غنی «ضعیف‌ترین نخست وزیر دوران مشروطه تا آن زمان» بود (ص ۱۱۹). آقای غنی در عین برشمردن نقش و ثوق الدوله در این تحولات، از مکارم او هم می‌نویسد. می‌گوید «مردی سخت قابل» بود. فرهنگ و ادب ایران را نیک می‌شناخت. در شعر هم دستی داشت، ولی سودای ثروتش چنان بود که جای پروایی برای روش اندوختن این ثروت باقی نمی‌گذاشت. در عین حال می‌نویسد «شواهدی نشان می‌دهند که و ثوق به راستی گمان داشت که قرارداد [۱۹۱۹] ضروری است و آن را تنها راه نجات ایران از دور باطل حکام فاسد و مستبد می‌دانست» (ص ۸۰). اما در کتاب هیچ جا نشانی از این «شواهد» نیست و این جا از معدود مواردی است که آقای غنی، بی‌ذکر اسناد و منابع قانع کننده، حکمی چنین مهم مطرح کرده است. طرح چنین شواهدی نه تنها به غنای کتاب می‌افزود بلکه به درک ذهنیت بازیگران ایرانی این ماجرا نیز کمک می‌کرد.

یکی دیگر از نکات جالب این چند بخش نه تنها روایت آقای غنی از نقش ثرمن، وزیر مختار انگلیس، و چگونگی رابطهٔ او با کرزن وزیر خارجهٔ انگلیس، بلکه تصویری است که از نحوهٔ

برخورد دیپلماتهای انگلیسی با ایران به دست می‌دهد. می‌بینیم نرمن اوضاع ایران را اغلب بهتر از کرزن می‌فهمید. قلدربهای کرزن را بر نمی‌تابید (ص ۹۲). در عین حال می‌بینیم زبان مراسلات دیپلماتیک منقول در این بخش، و بخشهای دیگر کتاب، اغلب آلوده به لحنی پر تکبر و تحقیر آمیزاند. طنین نخوت و نکبت آنچه ادوارد سعید مرضی مژمن «شرق شناسی» دانسته در بسیاری از این نامه‌های رسمی شنیدنی است. گاه می‌گویند سیاستمداران ایرانی به «شکلی اصلاح‌ناپذیر و غیر قابل تصور» فاسدند. و زمانی دیگر، در اشاره به همین سیاستمداران، که بسیاری شان هم نوکری انگلیس را مایه افتخار خود می‌دانستند، می‌نویسند «این لعبتکان می‌آیند و می‌روند... درست مثل سگان نمایشی، کارشان ارزشی ندارد [مهم این است که] هرگز کنترل خلیج [فارس] را از کف ندهیم» (ص ۲۶۷). می‌بینیم که در همان دهه بیست، کرزن‌ها گاه لفظ «خلیج» را جانشین خلیج فارس می‌کردند و گاه خوزستان را «عربستان» می‌نامیدند (ص ۲۷۰). می‌بینیم که در قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس خوزستان را، حتی با نام کاذب «عربستان» هم جزئی از خاک ایران نمی‌شمردند (ص ۲۳۴). می‌خوانیم که کرزن حاضر بود برای پیشبرد اهداف استعماری خود ایران را به چهار قسمت تجزیه کند (ص ۱۳۸). در می‌یابیم که در سال ۱۹۱۷، انگلیسها رسماً پیشنهاد کردند که خوزستان را با نام «عربستان» جزئی از عراق و تحت نفوذ و اختیار مستقیم انگلیس در آورند (ص ۳۳۰).

«مقدمات کودتا» در این شرایط تاریخی تدارک شد. نکات مهم و متعددی را می‌توان در روایت آقای غنی از کودتا سراغ کرد. وقتی کرزن بالاخره دریافت که ایرانیان تحت حمایتی را برنخواهند تابید، وقتی متوجه شد خطر بسط انقلاب اکتبر جدی است، و سرانجام وقتی به علل متعدد، ناچار شد خروج نیروهای انگلیس از ایران را در دستور کار دولت بگذارد، به اکراه و اجبار این واقعیت را هم پذیرفت که انگلستان باید در ایران سیاستی نوپیشه کند. پیش از آن، سیاست انگلیس بالمره بر ضرورت تضعیف حکومت مرکزی استوار بود. از آن پس، سیاست انگلستان ایجاد و تقویت یک حکومت مرکزی مقتدر بود. در این میان ژنرال آیرون ساید به ایران سفر کرد. رسالتش در اصل تدارک خروج نیروهای انگلیس از ایران بود. در عین حال همواره در طلب «مردی قدرتمند» بود. نجات ایران را در گروی یافتن چنین منجی می‌دانست و به محض آن که رضاخان را ملاقات کرد، متقاعد شد که تنها او قادر به نجات ایران خواهد بود (ص ۱۵۴). اما کرزن و لورین، وزیر مختار انگلیس، هیچ کدام، دست کم در آغاز، رغبتی به رضاخان نداشتند. لورین رضاخان را روستازاده‌ای بیسواد و بی‌ادب می‌دانست (ص ۲۵۶). در عین حال معتقد بود که او تنها «عامل ثبات کنونی» در ایران است (ص ۲۳۶). می‌گفت بیش از هر چیز «مردی میهن پرست است» (ص ۲۵۶) و به همین خاطر حدس می‌زد که شاید آب انگلیسیها با او به یک جوی

نرود. اهل خُبرت انگلیسی می‌گفتند رضاخان خصمی خطرناک می‌تواند باشد، اما شاید اگر قابش را بدزدیم، به دوستی سودمند بدلش بتوانیم کرد (ص ۲۶۹). شاید بتوان گفت که اسناد گرد آمده در کتاب آقای غنی مؤید این باورند که برخلاف گمان رایجی که رضاخان را ساخته و پرداخته انگلیسیها می‌داند، قدرت روز افزون او، که اغلب هم به رغم انگلستان به دست آمده بود، شرایطی پدید آورد که در آن دولت فخیمه راه پس و پیش نداشت. این نکته را آشکار می‌توان در گزارش لورین هم سراغ کرد. می‌گفت رویارویی با رضاخان مملکت را به هرج و مرج خواهد کشاند. در مقابل، حمایت از او شاید گامی در مهار کردنش باشد (ص ۲۶۳). در عین حال، می‌نویسد تقویت رضاخان روزگار نوکرهای انگلیس چون خزعل را تیره و تار خواهد کرد. اما او هم مصرّ است که تنها به مدد رضاخان می‌توان حکومتی مقتدر و پر ثبات پدید آورد و سدی در برابر انقلاب اکتبر بر پا داشت (ص ۲۳۶).

بدین سان بود که انگلیسیها با کودتای سیدضیاء و رضاخان موافقت کردند. اما این جاست که می‌بینیم حتی اگر روش استقصای آقای غنی را هم پیشه کنیم، و اگر نخواهیم بی‌سند و مدرک معتبر، ادعایی کنیم، باز هم برخی از مهمترین نکات تاریخ معاصر ما کماکان در پرده‌ای از ابهام فرو خواهد ماند. به طور مشخص، آقای غنی نتوانسته‌اند سند و مدرک دقیقی در مورد چند و چون نقش انگلیس در کودتا بیابند. البته اسناد مورد استفاده ایشان بیش و کم همه به سفارت و وزارت امور خارجه تعلق دارند. هیچ جا نشانی از اسناد سازمانهای جاسوسی انگلستان نیست. البته شاید این گونه اسناد یکسره به اعتبار موانع قانونی دست نیافتنی‌اند اما قاعدتاً ردّ پای انگلیس را در کودتا در همین اسناد می‌توان سراغ کرد. آقای غنی حدس می‌زند که فعلاً «اسناد و مدارکی را از مجموعه آرشیو ملی» حذف کرده‌اند. به درستی تعجب می‌کند که در روزگاری که کوچکترین حرکت سیاسی در ایران در اسناد سفارت منعکس و تحلیل می‌شد، همین اسناد، به شکلی مرموز، در مورد کودتا یا سکوت می‌کنند یا دست کم به ظاهر، نسبت به این وقایع بی‌اعتنایی نشان می‌دهند (۱۸۰ - ۱۸۶).

در همین زمینه، آقای غنی نکته جالب دیگری را طرح می‌کند. می‌گوید خاطرات آیرون ساید و نیز نوشته‌های شخصیت مرموزی به نام شاپور رپورتر - که گویا رابط آیرون ساید با رضاخان بود - هر دو به همت انگلیسیها و درست در زمانی نشر یافتند که محمد رضاشاه نقشی مهم در ماجرای افزایش قیمت نفت بازی کرده بود. به علاوه، بسیاری از زبان‌بارترین شایعات مربوط به نقش انگلیسیها در روی کار آوردن رضاخان درست در روزهایی توسط بی‌بی‌سی پخش می‌شد که متفقین به خصوص انگلستان، در تدارک حمله به ایران بیطرف بودند. انگار حتی این نظریه که «همه چیز زیر سر انگلیسیها» است خود تا حد زیادی زیر سر انگلیسیها بوده است.

تنها در مواردی انگشت شمار در کتاب وسواس و انصاف آقای غنی جای خود را به ارزیابیهای شتابزده و بی مدرک داده است. برای نمونه ادعای ایشان که رضاخان و سیدضیاء هیچ کدام خاطراتی در باب کودتا از خود به جا نگذاشته اند درست نیست. سیدضیاء در مصاحبه مفصلی با دکتر صدرالدین الهی، خاطرات خود را در باب کودتا بازگو کرده است.* به علاوه، در یکی دو مورد، به خصوص در یادداشتهایی که ذیل هر صفحه در معرفی اجمالی شخصیتهای سیاسی مورد بحث کتاب تدارک شده، به نکاتی بحث انگیز بر می خوریم. مثلاً در وصف سیدحسن تقی زاده، پس از ذکر مراتب فضل او، به استناد سندی از سفارت انگلیس، مدعی است که «ارشدیت او در سلسله مراتب فراماسونری، به شهرت او افزود» (ص ۳۶۹). اگر قول دکتر غلامحسین صدیقی را به یاد بیاوریم که می گفت تقی زاده به خاطر فضلش از نوادر تاریخ ایران بود، آیا درستتر نیست که بگوییم ارشدیت تقی زاده در فراماسونری به سوء شهرت سیاسی او افزود و بر ارزیابی دقیق مقام علمی او سایه انداخت. در بخش دیگری از همین یادداشتها، در مورد حسین علاء می نویسد: او «مایه چندانی نداشت» (ص ۲۶۳) (آقای کامشاد عبارت انگلیسی متن را - "wanting substance" - به «مایه فکری چندانی نداشت» ترجمه کرده اند). معلوم نیست مراد از این بیمایگی چیست و مهمتر این که چنین حکمی بر اساس کدام معیار و سندی به دست آمده است.

بخشهای هشتم و نهم و دهم کتاب، شرایط کودتا، سیاستهای دولت سیدضیاء، دولت قوام، نخست وزیرانی که پس از او سرکار آمدند (و هیچ کدام دوام چندانی نیاوردند) و بالاخره دوران صدارت رضاخان را در بر می گیرد. پس از بحثی اجمالی در باب آغاز جنبش جمهوریت در ایران و شرح نقش رضاخان و روحانیون شیعه، به خصوص مدرس، در این جنبش، کتاب با بررسی سخت اجمالی چند و چون بر افتادن منسله قاجار و بر آمدن دودمان پهلوی به پایان می آید. در همین صفحات می بینیم گرچه احمدشاه از انگلستان مواجب و مقرری می گرفت و به افتخار خود را «خادم» امپراطوری می خواند، با این حال ولیعهدش، محمدحسن میرزا، در نوکری و وطن فروشی گوی سبقت از برادر می ربود. او حاضر بود به کمک انگلیس ایران را تجزیه کند تا از این راه خود «سلطان خطه جنوب» گردد (ص ۲۳۴). می بینیم انگلستان به هر قیمتی می خواست پای امریکا به ایران باز نشود و در همین حال عادی شدن روابط ایران و شوروی را هم چندان خوش نداشت و رضاخان را به خاطر تلاش در این راه، به «همدلی با بلشویسم» متهم می کرد.

* برای شرح این گفتگوها، رک. به دکتر صدرالدین الهی، «مصاحبه با سیدضیاء»، تهران مصور، شماره

آقای غنی می‌گوید رضاشاه مصر بود که دولت انگلیس ایران را «همچون کشوری همتا و برابر» بداند (ص ۳۰۵). سیاهه‌ای از سیاستهای رضاشاه را که با منافع و خواسته‌های انگلیس تعارض داشت عرضه می‌کند (ص ۳۰۴). در عین حال می‌گوید رضاشاه می‌دانست که باید منافع اقتصادی انگلیس در ایران را تأمین کند، خطر عمده را شوروی، و انگلستان را متحد بالقوه ایران می‌دانست.

در چهار بخش آخر کتاب، شمه‌ای از تاریخ اجتماعی ایران در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵ را می‌خوانیم. می‌بینیم که تنها انگلیسها نبودند که دولت مرکزی قدرتمندی می‌خواستند. از حزب رادیکال داور گرفته تا مجله‌هایی چون آینده در داخل کشور و کاوه در خارج همه در یک قول مشترک بودند. دولتی مقتدر با رهبری مصلح و وطن‌پرست می‌طلبیدند (ص ۲۹۸).

شاید مهمترین قضیلت کتاب آقای غنی را باید قالب شکنی و قالب‌گریزی آن دانست. تصویرش از رضاشاه و از شرایط برآمدن او پیچیده و پراز سایه روشن است. رضاخان این کتاب سربازی شجاع و فرماندهی قابل است. جاه طلب هم هست. «اشتهای سیری ناپذیری برای ثروت و مکننت دارد» (ص ۲۸۳). غریزه سیاسی‌اش سخت نافذ است. می‌داند مردم ایران در آن زمان بیش از هر چیز خواستار ثباتند. نخستین اعلامیه‌اش به عنوان نخست وزیر وعده ثبات می‌دهد. می‌گوید اصلاح جامعه بی‌امنیت، شدنی نیست (ص ۲۸۱). نه اهل حرف که مرد میدان عمل است. در مراسمی که به مناسبت پی‌ریختن بنای دانشگاه تهران برپا شده بود، چند کلمه بیشتر نمی‌گوید. تأکید می‌کند که دانشگاه باید زودتر تأسیس می‌شد. حال که شروع شده، باید برای اتمام هر چه سریعتر آن کوشید.^۱ با دموکراسی هم میانه‌ای ندارد. آقای غنی در عین اشاره به این جنبه از شخصیت رضاشاه می‌افزاید که در آن زمان، در هیچ کشور دیگر آسیایی هم دموکراسی وجود نداشت (ص ۴۰۴). انگار حتی این جنبه از سلوک رضاشاه را هم توجیه پذیر می‌داند. اما رضاشاه این کتاب بیش از هر چیز عرق ملی داشت. تجدد خواه بود و سرافرازی ایران را سرلوحه کار خویش قرار داده بود. به هر حال، کتاب سخت خواندنی آقای غنی تنها دورانی کوتاه از زندگی رضاشاه را در بر می‌گیرد و این دوران را هم اساساً از لابلای اسناد سفارت و

۱ - متأسفانه آقای کامشاد در ترجمه فارسی کتاب به جای یافتن اصل عبارات رضاشاه، متن انگلیسی را «نقل به معنا» کرده است (ص ۲۶۹). ظهراً از مترجم پرفضلی چون او می‌توان انتظار داشت که به جای «نقل به معنا» و ترجمه عباراتی که خود ترجمه‌اند، اصل عبارت را سراغ و نقل کند. گرچه غرض من در این جا، نقد ترجمه آقای کامشاد نیست، ولی گهگاه در طول متن عباراتی نامتناسب با اصل انگلیسی کتاب در ترجمه ایشان راه یافته است.

وزارت امور خارجه انگليس بررسي مي‌کند. بايد اميدوار بود که محققى ديگر با همان حوصله و حلم و دقت و درايتى که آقاى غنى در ايران و برآمدن رضاشاه... نشان داده‌اند باقى دوران زندگى و سلطنت رضاشاه را بکاود و به حل يکى از مهمترين معضلات تاريخ معاصر کمک کند. بدون شناخت رضاشاه، تاريخ معاصر و تجربه تجدد در ايران را نمى‌توان شناخت. تلاش برجسته آقاى غنى گامى ست بلند در اين راه.

گروه علوم سياسى و تاريخ، دانشکده نتردام، کاليفرنيا

۱۰ مه ۱۹۹۹



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی